درآمدی کوتاه بر دانش‌ها و هنر تطبیقی

امروزه بسیاری از پژوهش‌های دانشگاهی هنر با عنوان تطبیقی و اغلب مطالعات تطبیقی هنر صورت می‌گیرد، بدون اینکه هنوز مبانی علمی این حوزه مانند دیگر رشته‌های تخصصی و دانشگاهی تبیین و تدوین شده باشد. به عبارتی، در این زمینه هنر به چندین دلیل هنوز در وضعیت جنینی به سر می‌برد و به همین علت، چالش‌هایی بنیادین در این حوزه وجود دارد که از تعریف تا جایگاه، از مرزها تا پیکره‌ها، و از روش‌ها تا نظریه‌ها را در برمی‌گیرد. این مقدمه، به منظورتأکید بیشتر بر اهمیت و ضرورت تأمل و تحقیق در این عرصه، قسمت‌هایی از همین چالش‌ها را مرور می‌کند.

مقایسه و معرفت

نخست باید گفت که تطبیق، همزاد آگاهی است. بسیاری از نظریه‌پردازان بر این باورند که هر شناختی تطبیقی است؛ برای نمونه برونیر می‌گوید: «ما هرگز خودمان را نخواهیم شناخت اگر فقط خودمان را بشناسیم» (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۷).

دربارهٔ سابقهٔ مطالعات تطبیقی باید به شروع تاریخ انسان و جهش شناختی او اشاره کرد که دانش‌های بنیادین مانند الهیات، فلسفه، پزشکی و همچنین زبان و هنر، شکلی نظام‌مند به خود گرفتند، اما هنوز صورت‌بندی‌های معرفتی کلی و محدود بودند. به همین دلیل، دانش‌های بزرگ در دل خود دانش‌های خرد و کوچک را حمل می‌کردند. در این دوره، تطبیق نیز شکلی تکامل‌یافته‌تر به خود گرفت و مطالعات تطبیقی آغاز شد و موفقیت‌هایی در زمینهٔ دانش‌ها به یاری تطبیق ممکن گردید. رقابت برای معرفت دیگری از همان دوران باستان رقابتی شدید بود که به‌تدریج بر شدت آن افزوده شد. تمدنی که بیشتر گردآورد و

بهتـر مقایسـه نمود، بیشـتر پیـش رفت. هر تمدنـی که انباشـتگی فراوان‌تری از متن‌هـای جهانـی در اختیار گرفت، بـر متن‌هـای جهـان و بر خـودِ جهـان برتـری یافت.

در قـرون میانـی بـه دلایـل متعـدد - ماننـد مذهب، تجـارت و جنـگ -روابـط بینافرهنگـی و در نتیجه، مقایسـه و تطبیق بیـش از پیـش ضـرورت یافت. به‌تدریج، نگرش اومانیسـتی و انباشـتگی دانش‌ها بـر صورت‌بندی معرفت انسـان غربی تأثیر گذاشـت تـا در قـرن نوزدهـم کـه آن را قـرن علم‌محور یـا ساینتیسـم می‌نامند، طرحـی تازه ارائه شـد و معرفت بشـری به رشـته‌ها و تخصص‌هـای کوچـک تقسـیم گردیـد؛ دانش‌هـای خـرد، جـای دانش‌هـای کلان را گرفتنـد و دانشـگاه‌ها بیش از پیـش بـر مسـائل تخصصـی متمرکـز شـدند. با تخصصی شـدن دانش‌هـا امـکان مطالعات تطبیقـی به‌صـورت دقیق‌تر و مشـخص‌تر ممکـن گردیـد. به‌دنبال دسـتاوردهای اسـتعماری و صورت‌بنـدی تازهٔ معرفتی، اتفاقـی تازه نیز رخ داد و انسـان اروپامحـور در تحقیـق دقیق‌تـر دانـش، ادبیـات، هنـر و فرهنـگ انسـان شـرقی بـا یک تناقـض درونـی مواجه شـد. آنها که همـواره خـود را نماینـدهٔ فرهنـگ، و دیگـری را نمایندهٔ طبیعـت و بربریت می‌پنداشـتند، شـباهت‌هایی غیرقابل‌انکار میان دسـتاوردهای فرهنـگ شـرقی بـا خـود می‌دیدند که گاه حتی در مسـائلی بـر آنها برتری داشـت. هنگامیکه غربی‌ها شـرق آن زمـان را بـا تمـام گسـتره‌اش کـه تـا اسـپانیای امروزی نیز کشـیده می‌شـد، به‌عنـوان یک دیگـریِ قابل مقایسـه با خود پذیرفتنـد، دانش‌هـای تطبیقـی متولـد شـد. بنابراین تـا زمانی که شـرق به یـک دیگری تبدیل نشـده بود قابل مقایسـه با خـود نبـود. اصـل اساسـی دانش‌های تطبیقی نیز همین مقایسـهٔ میان خود و دیگری اسـت. در نتیجـه، دانش‌های تطبیقی محصـول دگرگونـی در تصویرپـردازی از دیگری بود. بدین شـکل، به‌تدریـج دانش‌هایی مانند «آناتومی تطبیقـی»، «ادبیات تطبیقـی»، «فلسـفهٔ تطبیقـی»، «زبان‌شناسـی تطبیقـی» و... شـکل گرفتنـد و این رویه تا قرن بیسـتم ادامه پیـدا کرد.

بـا تغییـردر سـاختار فرهنگی و سیاسـی کشـور (اواخر قـرن نوزدهم بـرای اروپاییان و قرن بیسـتم بـرای غیراروپاییان) و شـکل گرفتـن هویت‌هـای ملـی، واژهٔ«تطبیـق» معنایـی نو به خـود گرفت. اصـل واژه، مفهوم مقایسـهٔ میـان خود و دیگـری را حفـظ کـرد، امـا مصداق‌هـای خـود و دیگـری، از تمدن‌ها به کشـورها تغییـر یافتند.

همین‌جـا بایـد گفـت برخـی معتقدند امر تطبیقی با نیات شرق‌شناسـانه شـکل گرفتـه و همین موجب گردیده اسـت تـا بـه معرفتی اسـتعماری تبدیل شـود. این موضوع توسـط ادوارد سـعید مطرح شـد و سـپس، دیگران یـا آن را تکرار کردنـد یـا گسـترش دادند. این مسـئله با تأکید بر اینکه سـعیدخودش یک تطبیق‌گرا بود، توسـط تعـدادی از محققان بررسـی شـده اسـت (Clavaron et al.,2015) همچنین باید افزود که بزرگ‌ترین جریان‌های ضداسـتعماری در حوزهٔ ادبیـات و به‌طـور عمومـی محافـل آکادمیک مانند رویکردهای پسااسـتعماری نیز توسـط متخصصـان ادبیات تطبیقی

چـون هومـی بابـا یا اسـپیواک هندی پایه‌ریزی شـده اسـت. بنابرایـن دانش‌های تطبیقـی بیش از اینکه ملعبهٔ دسـت اسـتعمارگران باشـند، به‌خصـوص امـروزه بـه دانش‌هایی دادخـواه و حتی مقاوم در مقابل اسـتعمار تبدیل شـده‌اند.

هنر تطبیقی

هنـر به‌دلیـل پیچیدگی‌هـای فراوانـی کـه داشـت تا مدت‌هـا پس از دیگـر دانش‌هـا در دورهٔ مطالعـات تطبیقی باقـی ماند، بـدون اینکـه دانـش خاص خود، یعنی هنر تطبیقی، را شـکل دهد. به همین دلیل هیچ‌گاه رشـتهٔ آموزشـی بـا عنوان «هنر تطبیقـی» متولـد نشـده اسـت. البتـه در حـوزهٔ پژوهشـی در دهه‌های اخیـر گروه‌هایی با عنـوان «هنر تطبیقـی» در برخی کشـورها ماننـد امریـکا و چیـن شـکل گرفته‌اند. در ایـران نیز بالغ بر پانزده سـال پیـش به همت فرهنگسـتان هنر گروهی بـا نام«هنـر تطبیقـی» تشـکیل شـد و کشـورمان را در زمرهٔ پیشـگامان این حوزه قـرار داد. ایـن گروه فرازها و نشـیب‌هایی داشـته و آثاری را منتشـر کرده و رخدادهایی را شـکل داده اسـت.

بـه چنددلیـل هنـر هنوز دانش تطبیقی خود را پیدا نکرده اسـت: یکی آنکه هنر با سرشـتی تخیلـی در زمرهٔ معرفت‌های چارچوب‌گریـز محسـوب می‌شـود، امـا دانش‌ها بـر اسـاس چارچوب‌هایی مانند نظریـه و روش اسـتوارند. از سـوی دیگر، محققـان برجسـتهٔ هنـری بـه ایـن موضوع توجهـی جدی نداشـته‌اند؛ بـه همین دلیـل این حوزه نتوانسـته اسـت مبانی نظـری و روش‌شـناختی لازم را پیـدا کند تا به یک رشـتهٔ دانشـگاهی تبدیل شـود. مشـکل سـوم و بسـیار مهـم، کمبود شـناخت نهادهـای آموزشـی دربـارهٔ اهمیـت این رشـته و تأثیری اسـت که در شـکوفایی هنر و مطالعات هنـری می‌تواند داشـته باشـد. از ایـن رو محققـان ایـن موضـوع با انبوهـی از پرسـش‌ها مواجهندکه آیا مـا می‌توانیم هنر تطبیقی داشـته باشـیم یا اینکه باید به رشـته‌های تطبیقی هنر مانند «سـینمای تطبیقی»، «نقاشـی تطبیقی» یا «موسـیقی تطبیقی» و... بپردازیـم. بـه عبارتـی، آیـا هـر یـک از ایـن رشـته‌ها مسـتقل هسـتند و هویتـی متمایـز دارنـد؟ چنانچه یـک هویت یکپارچه برای همهٔ آنها قائل باشـیم، دانشـی بزرگ با عنوان هنر تطبیقی ممکن می‌شـود. مناسـب اسـت یادآوری شـود کـه رشـته‌ها یـا درس‌هایـی دیگـر با نام‌هایـی چون«هنر جهـان اسـلام»، «هنر شـرق»، «هنر کشـورهای عربـی» وجود دارنـد کـه ذاتاً تطبیقی هسـتند و دسـتاوردهای آنهـا جز با تطبیق ممکن نیسـت.

خوشـبختانه امـروزه در جهـان بـه مباحـث تطبیقی هنر بیشـتر توجه می‌شـود و کتاب‌هـا و به‌خصوص مقـالات قابل‌توجهی منتشـر می‌گـردد. گاهـی تاریـخ هنـر و تطبیق‌گرایـی مـورد توجـه اسـت (Bayard, 2007) و گاهـی نیـز بـر روش و رویکرد مطالعـات تطبیقـی در هنـر تمرکـز می‌شـود. شـاید ایـن نقـد نیز درسـت باشـد که هنـر تطبیقی توسـط متخصصـان دیگر

حوزه‌هـا، ماننـد ادبیـات تطبیقـی یـا فلسـفهٔ تطبیقـی، و از زاویـهٔ دید آنهـا مطرح می‌شـود. این دلیلی اسـت بر ضـرورت هنر تطبیقی شـاهد آن، همین دروس گوناگون مرتبط اسـت، اما متأسـفانه هنوز مبانی نظری خود را پایه‌ریزی نکرده و به همین علـت، نیازمنـد وام‌گیـری از دیگـر رشـته‌ها اسـت تـا پس از شـکل‌گیری، به فکر اسـتقلال باشـد؛ مانند «نشانه‌شناسـی هنر» یـا به‌طـور خـاص سـینما که با نشانه‌شناسـی ادبی-زبانی شـروع شـد، اما به‌تدریج اسـتقلال خویـش را بازیابد. شـاید این نقد هم وارد شـود که منابع چنین تحقیقاتی بیشـتر از حوزه‌های ادبی و فلسـفی، یا سیاسـت و جامعه‌شناسـی تطبیقی اسـت تا هنـر تطبیقـی؛ در ایـن خصـوص عـلاوه بـر ارجاع به مطلب پیشـین باید اضافه شـود کـه در این منابـع نیز به بررسـی ادبیات و هنـر یـا فلسـفه و هنـر پرداخته شـده اسـت؛ همان‌طـور که در هنر تطبیقی نیز لازم اسـت به ادبیات یا فلسـفه اشـاره شـود (Dethurens, 2000: 165).

حوزه و پیکرهٔ مطالعاتی

هنر تطبیقی از نظر معرفتی و تخصصی می‌تواند دسـت‌کم پنج لایه داشـته باشـد: درون‌رشـته‌ای، درون‌هنری، درون‌خلقی، درون‌انسـانی، درون‌دانشـی. بـا شـاخص فرهنگ نیـز می‌تواند به دو دسـتهٔ کلی درون‌فرهنگی و بینافرهنگی تقسـیم شـود. شـاخص نخسـت، یعنی گسـترهٔ معرفتی، از محدودتریـن و نزدیک‌ترین حـوزه، یعنی درون‌رشـته‌ای، آغاز و تا درون‌دانشـی گسـترده می‌شـود. ایـن نسـبت‌ها را می‌تـوان در محـور عمـودی به تصویر کشـاند، امـا از نقطه‌نظر تنوع فرهنگی، شـاخص دوم شـکل می‌گیـرد کـه بـه درون‌فرهنگی و بینافرهنگی قابل تقسـیم اسـت و آن را می‌تـوان در محور افقی ترسـیم نمود. درون‌رشـته‌ای: لایـه‌ای اسـت کـه مصداق‌هـای نسـبتاً هـم‌ذات و هم‌سـنخ در آن گـرد آمده‌انـد و هنـر از نظـر تنـوع، یکـی از حوزه‌هـای بسـیار غنـی اسـت. منظـور از درون‌رشـته‌ای یعنـی هر یک از رشـته‌های هنری مانند سـینما، نقاشـی، موسـیقی، و تئاتـر، در یـک مقایسـه میـان هم‌هنـر خـود قرار بگیرند؛ برای نمونه، نقاشـی با نقاشـی و سـینما با سـینما. در ایـن صورت، هنگامی تطبیقی محسـوب می‌شـود که مطالعات بینافرهنگی باشـد و در صورتی که درون‌فرهنگی باشـد هنر تطبیقی نیست. درون‌هنـری: تطبیـق می‌توانـد میـان دو حـوزهٔ متفاوت هنـر صورت بگیـرد؛ برای مثال میان نقاشـی و سـینما. در این نوع از تطبیق دو نظام نشـانه‌ای متفاوت با یکدیگر مقایسـه می‌شـوند که تحقیق را مشـکل‌تر می‌کند وتسـلط محقق بـه هـر دو رشـته را می‌طلبـد؛ بـرای نمونه در فیلـم ظهور ژوکونـد (۲۰۱۱) مونالیزا از تصویر نقاشـی خـارج و در جهان معاصر و با مسـائل انسـان معاصر مواجه می‌شـود. در این نمونه، مخاطبان با دوگانهٔ هنری، یعنی نقاشـی و سـینما، و سـپس مباحثی دیگر مانند زمان‌پریشـی مواجه هسـتند.

درون‌خلقـی: هنـر و ادبیـات دو عنصر معرفت خلقی محسـوب می‌گردنـد. معرفت خلقی برای رشـته‌هایی به کار گرفته می‌شـود کـه آثارشـان بر اسـاس تخیل اسـتوار شـده باشـد و به‌طور عمده منظـور ادبیات، هنـر و شـاخه‌های گوناگون آنهاسـت؛ بـرای نمونه اقتباس‌هـای بینوایان ویکتور هوگو در سـینما در این دسـته می‌گنجد.

درون‌انسـانی: رشـته‌های انسـانی ویژگی‌هایی مشـترک دارند که مهم‌ترینِ آن، موضوعشـان - یعنی انسـان - اسـت. این رشـته‌ها بیـش از سـایر رشـته‌های علمـی با هنـر ارتباط دارنـد و در اغلـب موارد آثـار هنـری از آنها به‌طور مسـتقیم یا غیرمسـتقیم بهـره می‌بـرد. رابطهٔ میان روان‌شناسـی و هنر در زمرهٔ هنر تطبیقـی از نوع درون‌انسـانی آن جای می‌گیرد. ارتبـاط فلسـفه و هنـر نیـز که منجر به رشـته‌ای به نام «فلسـفهٔ هنر» گردیده از همین دسـت اسـت؛ برای نمونـه، ژرار ژنـت میـان آثـار فرویـد و آثار ادبی مقایسـه‌هایی انجام می‌دهد و معتقد اسـت ایـن آثار مانند آثار ادبـی برای یک محقق ادبی قابل توجه هسـتند.

درون‌دانشـی: رشـته‌های علمی غیرخلقی و غیرانسـانی نیز با هنرها سـروکار دارند. این رشـته‌ها نه‌فقط به‌عنوان رشته‌هایی کـه ابـزار تولیـد را تقویـت می‌کننـد و فناوری هنری را توسـعه می‌بخشـند، بلکـه به‌عنوان موضـوع نیز مورد اسـتفاده قرار می‌گیرنـد؛ بـرای نمونـه سـینما و سـلامت، یا تئاتر و محیط زیسـت. مطالب فوق را می‌تـوان در جدول زیـر خلاصه کرد.

	حوزهٔ معرفتی	مثال	درون‌فرهنگی	بینافرهنگی
۱	درون‌رشته‌ای	خورنق بهزاد و خورنق صحیفه بانو	_	ضروری
۲	درون‌خلقی	فیلم داش‌آکل مسعود کیمیایی اقتباس از داستان کوتاه «داش‌آکل» صادق هدایت	اختیاری	اختیاری اولویت
۳	درون‌انسانی	فیلم یک روش خطرناک با اقتباس از داستان زندگی علمی دو پایه‌گذار روان‌شناسی (فروید و یونگ)	اختیاری	اختیاری اولویت
۴	درون‌دانشی	فیلم لوئی پاستور که به چگونگی کشف واکسن اشاره دارد.	اختیاری	اختیاری اولویت
۵	درون هنری	فیلم ظهور ژوکوند (۲۰۱۱)	اختیاری	اختیاری

هنر تطبیقی و روش

دانش‌ها ارتباطی ویژه با روش دارند و بسیاری بر این باورند که روش و روش‌شناسی بخشی ضروری برای دانش‌ها و علوم محسوب می‌شوند. بنابراین، روش لازمهٔ هنر تطبیقی یا مطالعات تطبیقی هنر است. بی‌تردید بخشی گسترده از پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها و مقالات به مقایسهٔ هنر یک کشور با کشوری دیگر می‌پردازد. موضوع این است که این نوع آثار از چه رویکرد و روشی استفاده می‌کنند. دو پاسخ ممکن است: استفاده از رویکردها و روش‌های عمومی مانند روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی و غیره؛استفاده از مجموعه رویکردهایی که برای چنین مطالعاتی مفید و متناسب هستند. بر همین اساس می‌توان روش‌ها و نسبت آنها را با هنر و رویکردهای مطالعاتی به دو دستهٔ کلی تقسیم کرد: روش‌های تطبیقی و روش‌های تطبیق‌پذیر.

روش‌های تطبیقی: برخی از روش‌ها اساساً و ذاتاً تطبیقی هستند و به دو زیرگروه درون‌فرهنگی و بینافرهنگی تقسیم می‌شوند. رویکردهای تطبیقی بینافرهنگی، رویکردهایی هستند که افزون بر تطبیقی بودن، بینافرهنگی هم هستند؛ مثلاًشرق‌شناسی، نقد پسااستعماری، تصویرشناسی، و نقدجغرافیایی. البته هر یک از این رویکردها و روش‌های تطبیقی بینافرهنگی به یکی از مکاتب تطبیقی نزدیک‌تر بوده یا در آن مکتب شکل گرفته است؛ برای مثال تصویرشناسی و نقد جغرافیایی به مکتب فرانسوی نزدیک‌تر هستند (نامور مطلق، ۱۳۸۸: ۱۱۹). در مقابل، رویکردهای تطبیقی درون‌فرهنگی، تطبیقی هستند، اما الزاماً بینافرهنگی محسوب نمی‌شوند؛ یعنی وجودشان به تطبیق مرتبط می‌شود، اما بینافرهنگی بودن یا نبودن آنها الزامی نیست. از میان این دسته یا زیرگروه می‌توان به بینامتنیت، ترامتنیت و تا حدی اسطوره‌شناسی اشاره نمود.

روش‌های تطبیق‌پذیر: گذشته از رویکردهای تطبیقی، سایر رویکردها را می‌توان تطبیق‌پذیر قلمداد نمود. رویکردهای تطبیق‌پذیر آن دسته از رویکردهایی هستند که اساساً تطبیقی نیستند، اما قابلیت تطبیقی شدن دارند؛رویکردهایی مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، نشانه‌شناسی، شمایل‌شناسی و انواع رویکردهای فلسفی. یعنی اینکه می‌توانند به شکل تطبیقی یا غیرتطبیقی مورد استفاده قرار گیرند؛ مثلاً اگر موضوع «مرگ» نزد دو نقاش از دو فرهنگ گوناگون، مانند ایرانی و ترکیه‌ای، مطالعه شود در این صورت از رویکرد روان‌شناسی تطبیقی استفاده شده است.

باید افزود که رویکردهایی مانند بینامتنیت فقط یک روش تحقیق و یک ابزار تحقیقی محسوب نمی‌شوند، بلکه باید در نظر داشت که رویکرد، هم دارای نظریه است و هم روش، و همچنین عناصری دیگر مانند اصطلاح‌نامه

یـا مراجـع و... دارد. در نتیجـه، سـاده‌انگاری اسـت کـه مـا بینامتنیـت یـا تصویرشناسـی یـا نقـد جغرافیایـی یـا نقد زیسـت‌محیطی را کـه نـام نقـد هم دارنـد، در حد یـک روش (متد) نـازل کنیم و تفاوت میـان رویکـرد (approche) یـا روش را در نظـر نگیریـم. بـه بیـان دیگـر، رویکردهـا نوعی خـاص از نـگاه را ترویج می‌کننـد و بر اسـاس آن، نوعی خـاص از روش مطالعاتـی را نیـز ارائـه می‌نماینـد. نگـرش بینامتنیت یا تصویرشناسـی یا پسااسـتعماری بـه متن و به گفتمـان متفـاوت اسـت. برخـی بـر اسـاس همان نگـرش بـه گفته‌پـردازی و گفتمـان هـم می‌پردازند و برخـی دیگر به‌دلیـل نـوع نگرشـی کـه بـه آثار ادبـی و هنری دارنـد بـه گفتمـان نمی‌پردازند و موضـوع کانونـی نمی‌دانند.

جایگاه دانش‌های تطبیقی وهنر تطبیقی

رشـته‌های گوناگـون به‌تفکیک از شـاخه‌های تطبیقـی برخوردارند؛ مانند «فلسـفهٔ تطبیقی»، «زبان‌شناسـی تطبیقی»، «حقـوق تطبیقـی»، «تاریـخ تطبیقـی»، و«اسطوره‌شناسـی تطبیقـی» و هر کـدام ضمن داشـتن تألیفات قابـل توجه، یـک موضـوع و روش مطالعاتـی ویـژه دارنـد. ایـن مجموعـه کـه مـا آن را «دانش‌هـای تطبیقی»می‌نامیـم نـزد برخی ماننـد فرانسـوی‌ها تطبیق‌گرایـی (comparatisme) نامیـده می‌شـود. یـادآوری می‌شـود همهٔ شـاخه‌ها یا رشـته‌های تطبیقـی از یـک گسـتردگی و ارزش یـا جایـگاه برخـوردار نیسـتند و عـدم آگاهـی به ایـن موضوع موجب سـوءتفاهم می‌شـود؛ بـرای مثـال از نظـر مکتـب امریکایـی جایـگاه ادبیـات تطبیقی فراتـر از خـود ادبیـات اسـت، در صورتیکه از نظـر مکتـب فرانسـوی، ادبیـات تطبیقـی یکی از شـاخه‌های تاریـخ ادبیات و تاریـخ ادبیات یکـی از شـاخه‌های ادبیات محسـوب می‌شود.

جنـس و گسـترهٔ هنـر تطبیقـی نیـز همانند ادبیات یا فلسـفه یا دیگـر تطبیقی‌ها همـواره مورد بحـث و چالش بوده اسـت. در ایـن رابطـه دسـت‌کم می‌توان به چهـار نظر متفاوت اشـاره نمود: فرادانـش، دانش، رویکـرد و روش.

برخـی- به‌خصـوص تعـدادی از نظریه‌پـردازان مکتـب امریکایـی- بـر ایـن باورند که دانـش تطبیقی فرادانش اسـت، چنانچـه می‌توانـد دانش‌هـای دیگـر را نیز شـامل شـود؛ بـرای مثال جایـگاه ادبیـات تطبیقـی فراتر از ادبیات اسـت و ادبیـات ذیـل آن قـرار می‌گیـرد. برخـی دیگـر بـر ایـن باورنـد کـه دانش‌هـای تطبیقی زیرشـاخهٔ دانش‌هـای خرد هسـتند و به‌عنـوان دانش‌هـای خـرد ارزیابـی می‌شـوند. در نگـرش مکتب فرانسـه هنر یـا ادبیات تطبیقی شـاخه‌ای مهـم از هنـر و ادبیـات محسـوب می‌شـود، امـا عـده‌ای دیگر بـر رویکـرد بودن جنـس هنر تطبیقـی تأکیـد دارند و آن را یـک رویکـرد در میـان رویکردهـای گوناگـون مطالعاتـی هنـر تلقـی می‌کننـد. آخریـن نظر این اسـت که هنر

تطبیقـی در حـد یـک روش تقلیـل یابـد. روش، عنصـر کاربـردی یک رویکرد محسـوب می‌گـردد. به عبـارت دیگر، رویکـرد شـامل نظریه و روش اسـت.
عـلاوه بـر ایـن چهـار نظـر برخی هـم تطبیـق را در پیکـره و موضـوع مطالعات محـدود می‌کننـد و بر ایـن باورند کـه نگـرش تطبیقـی می‌توانـد موضـوع و پیکـرۀ مطالعاتـی خاصـی را در اختیار محقق قـرار دهد. ایـن چالش نزد محققـان برجسـتۀ جهـان نیـز مطرح شـده اسـت، چنانچه پراور در کتـاب *درآمدی بـر ادبیات تطبیقی* می‌نویسـد: «کالبدشناسـی تطبیقـی هـم روش اسـت و هـم موضـوع مطالعـه، در صورتی کـه امـروزه "ادبیات" فقـط موضوع مطالعـه اسـت» (پـراور،۱۳۹۷: ۹). پاتریـک اونیـل در کتـاب *مبانـی سیاسـت تطبیقـی* ضمـن یـادآوری معنـای سیاسـت بـه دانـش مطالعـۀ روابـط قـدرت می‌پـردازد و می‌نویسـد: «سیاسـت تطبیقـی در رشـتۀ علوم سیاسـی، رشـته‌ای فرعـی به‌شـمار می‌آیـد کـه ایـن مبـارزه بـر سـر کسـب قـدرت را در بیـن کشـورها مقایسـه می‌کنـد» (اونیـل، ۱۳۹۱: ۵). در ایـن جملـه دو نکتـه نهفتـه اسـت: نخسـت اینکـه سیاسـت تطبیقـی شـاخه‌ای حاشـیه‌ای محسـوب می‌شـود؛ دوم اینکـه سیاسـت تطبیقـی مانند دیگـر رشـته‌های تطبیقی موضوعـش بینافرهنگی اسـت. یوسـت نیـز در کتـاب معـروف خـود *درآمـدی بـر ادبیـات تطبیقـی* فصـل سـوم را بـا ایـن عنـوان ارائـه می‌دهد: «ادبیـات تطبیقـی: نظریـه‌ای در ادبیـات» (یوسـت، ۱۳۹۷). ایـن عنـوان بیانگر آن اسـت که ادبیـات تطبیقی یک نظریـه اسـت یـا دسـت‌کم یـک نظریه هـم دارد.

زیبایی‌شناسی تطبیقی

زیبایی‌شناسـی دانشـی اسـت کـه بـه چگونگـی درک و دریافـت پدیده‌هـا می‌پـردازد. این دانـش که اغلـب به‌عنوان شـاخه‌ای از فلسـفه شـناخته می‌شـود، می‌تواند در خارج از نهاد فلسـفی در رشـته‌های دیگر مانند شـعر و ادبیات یا هنـر از نوعـی اسـتقلال برخـوردار گردد. رابطۀ میان تطبیق و زیبایی‌شناسـی پیش از هر چیز یادآور فلسـفۀ تطبیقی و شـاخۀ زیبایی‌شناسـی تطبیقـی اسـت. بـه بیان دیگـر، مقایسـۀ زیبایی‌شناسـی‌های دو فرهنگ متفاوت اسـت، اما در اینجـا بـه معنـای دیگـری از این عبارت توجه خواهد شـد. یادآوری می‌شـود که گذشـته از دسـته‌بندی رشـته‌ای ماننـد زیبایی‌شناسـی فلسـفی، ادبـی یـا هنـری و غیـره، زیبایی‌شناسـی موضـوع دسـته‌بندی‌هایی با شـاخص‌های گوناگـون بـوده اسـت؛ یکی از آنهـا می‌تواند دسـته‌بندی مرتبط بـا تطبیقی و غیرتطبیقی باشـد.
از زیبایی‌شناسـی تطبیقـی هنـری حداقـل می‌توان دو برداشـت را از هم تفکیک کرد: نخسـت اینکه زیبایی‌شناسـی

امـری متکثـر اسـت و هـر نظـام فرهنگی-هنـری برای خـود زیبایی‌شناسـی خاصـی دارد که در مقایسـهٔ میـان آثار در مطالعـات تطبیقـی بایـد مـورد توجه قرار گیـرد؛ دوم اینکـه در درون همهٔ آثـار نوعی روابط بینامتنـی وجود دارد کـه خوانـش می‌توانـد بـر اسـاس همیـن روابط تأثیـر و تأثـری یا حتی شـباهت صـورت پذیرد؛ بـرای مثـال، دیدن اثـری از بهـزاد کـه بـه تقلیـد از جنتیله بلینی تصویر شـده اسـت و یا نـگاره سـاختن کاخ خورنق کمـال الدین بهزاد کـه توسـط صحیفـه بانـو نگارگـر هندی اقتباس شـده اسـت. به عبـارت دیگـر، همه به یک صـورت به فهـم و درک یـا دریافـت آثـار نمی‌پردازنـد، بلکـه برخـی به‌طور ناخـودآگاه همـواره یک دریافـت تطبیقـی دارند یا اینکـه دریافت تطبیقـی آنهـا نقشـی مهـم در ارتباطشـان بـا آثـار دارد. بدین ترتیـب می‌توان گفت که همـهٔ مؤلفـان و مخاطبان به یـک میـزان از پیوندهـای بینامتنـی و ترامتنـی برای رمزگشـایی از آثـار برخوردار نیسـتند. افراد متخصـص بیش از دیگـر افـراد از دریافـت تطبیقـی برخوردارنـد. طـی تحقیقـی که صـورت گرفته اسـت برخی از افـراد با دیـدن اثری به‌سـرعت بـه یـاد آثـار مشـابه افتـاده و بـا یـک مقایسـه میـان ایـن آثـار بـه درک و تفسـیر آن آثـار نائـل می‌آیند. بنابرایـن موضـوع زیبایی‌شناسـی تطبیقـی هنـر بـا زیبایی‌شناسـی هنـر تطبیقـی بـا هم فـرق دارنـد، اما بسـیار به یکدیگـر نزدیـک هسـتند، در ایـن نوشـتار زیبایی مسـئلهٔ اصلی خوانـش تطبیقی آثار هنری اسـت.

در نهایـت امـروزه دانش‌هـای تطبیقـی و بیـش از آن هنر تطبیقـی به دلایل گوناگـون مورد سـوءتفاهم و بی‌توجهی قـرار گرفته‌انـد، امـا در عیـن حـال بیش از بسـیاری دیگـر از رویکردهـا یـا فراورویکردها در مقـالات یـا پایان‌نامه‌ها و رسـاله‌ها مـورد اسـتفاده قـرار می‌گیـرد. ایـن تضـاد موجب شـده اسـت که هر کـس از ظن خـود مطالعـات نظری و یـا مطالعـات کاربـردی را بـه نـام مطالعات هنـر تطبیقی انجام دهـد؛ یکی آن را بیش از حد بسـتاید و دیگـری آن را مضـر و بیهوده تلقـی نماید.

باید خاطرنشـان کرد متأسـفانه هنر تطبیقی، رشـتهٔ دانشـگاهی نشـده اسـت و از این جهت پژوهش‌های دانشـگاهی خسـارت زیـادی متحمـل می‌شـوند، امـا این حوزه هـم ماننـد ادبیات تطبیقـی، فلسـفهٔ تطبیقی، سیاسـت تطبیقی، حقـوق تطبیقـی و... تخصـص خـاص خـود را دارد؛ همان‌طورکـه فلسـفهٔ تطبیقـی روش‌هـای مخصـوص بـه خـود را دارد. در ایـن خصـوص ادبیـات تطبیقـی بـه لطف داشـتن رشـته و گروه دانشـگاهی توانسـته اسـت روش‌هایی مهم و تأثیرگـذار ماننـد تصویرشناسـی، و نقـد جغرافیایـی را طرح کند. بـا این حال به دلایـل گوناگون مانند تنـوع فراوان و تغییـرات بسـیار یـا بی‌توجهـی مسـئولان آموزشـی، هنر تطبیقی همچنان در شـرایط جنینی به سـر می‌بـرد و متولد نشـده است.

کشـور مـا به‌دلیـل شـرایط قدمـت و غنای فرهنگـی - هنـری، و شـرایط جغرافیایی تمدنی کـه چهـارراه میان‌تمدنی قـرار گرفتـه اسـت می‌توانـد یکـی از جوامـع مناسـب بـرای پیشـگامی در عرصـهٔ هنـر تطبیقی باشـد؛ هنـری که نه موجـب تمایـز یکـی بر دیگـری، بلکه همان‌طورکه در قرآن کریم آمده اسـت، موجب شـناخت بیشـتر و بهتر همدیگر گـردد. حتـی می‌تـوان گفـت فرهنـگ ایرانـی بنـا بـه دلایـل تاریخـی و تمدنی، یـک فرهنـگ تطبیقی اسـت و مانند برخـی دیگـر درون‌گـرا نیسـت. از تطبیـق لـذت و گاهـی رنـج می‌بـرد و به‌طور پیوسـته خـود را بـا دیگران مقایسـه می‌کنـد و از دیگـری به‌عنـوان سـنگ محـک شـناخت خود اسـتفاده می‌کند. ایـن فرهنـگ، آمادگی میـدان‌داری در ایـن عرصـه را دارد به‌شـرط اینکـه نهادهای آکادمیـک بیش از پیش به رشـته‌ها و رویکردهای تطبیقـی توجه نمایند. شـاید وقـت آن رسـیده باشـد کـه تحولـی در دانش‌هـای تطبیقـی صـورت گیرد و ایـن دانـش از برخی بن‌بسـت‌های خـود خـارج شـود، امـا در ایران، نخسـت بایـد دسـتاوردهای جهانی دهه‌های گذشـته به‌خوبی شناسـایی شـوند. هنوز بسـیاری از نظراتـی کـه ارائـه می‌شـود، چه در دفاع و گسـترش و چه به‌خصـوص در نقد این حـوزه، چندین دهه عقب هسـتند. بـه همیـن دلیـل بهتر اسـت پیـش از هر چیزی بـه پر کردن شـکاف علمی موجـود در جامعهٔ خود نسـبت به جوامـع پیشـرفته در ایـن مـورد بپردازیم و سـپس می‌توانیم در گسـترش و حتی نقد نیز صاحب نظرات اصیلی باشـیم.

بهمن نامور مطلق
دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

منابع

انوشیروانی، علیرضا (۱۳۸۹)، «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران»، ویژه‌نامهٔ *ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*، شمارهٔ ۱، بهار، صص۳۸-۶.

اونیل، پاتریک (۱۳۹۱)، *مبانی سیاست تطبیقی*، ترجمه: سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.

پراور، زیگبرت سالمُن (۱۳۹۷)، *درآمدی بر مطالعات ادبی تطبیقی*، ترجمه: علیرضا انوشیروانی و مصطفی حسینی، تهران: سمت.

نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۸)، «درآمدی بر تصویرشناسی؛ معرفی یک روش نقد ادبی و هنری در ادبیات تطبیقی»، فصل‌نامهٔ *مطالعات ادبیات تطبیقی*، شمارهٔ ۱۲، زمستان، صص۱۳۸-۱۱۹.

یوست، فرانسوا (۱۳۹۷)، *درآمدی بر ادبیات تطبیقی*، ترجمه: علیرضا انوشیروانی و همکاران، تهران: سمت.

Bayard, M. (2007), *L'histoire de l'art et le comparatisme*: *les horizons du detour*, Paris: Somogy éd. d'art.

Clavaron, Y.,Schweitzer, Z., Emilie, P. (2015), *Orientalisme et comparatisme*, Saint-Etienne: Publ. de l'Univ. de Saint-Etienne.

Dethurens, P. & Bonnerot, O. H. (2000), *Fin d'un millénaire*: *Rayonnement de la littérature compare*, Strasbourg: Presses Univ. de Strasbourg.